

امنیت‌سازی در عصر نئومرکانتیلیسم اقتصادی

دکتر ابراهیم منقی^۱
سید حمزه صفوی^۲
سید علی محبوب^۳

تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۳/۴

فصلنامه آفاق امنیت / سال چهارم / شماره دهم - بهار ۱۳۹۰

چکیده

امنیت‌سازی ضرورت راهبردی کشورها در تمام دوران تاریخی است. در هر عصری، شکلی خاص از امنیت‌سازی مورد توجه بازیگران قرار می‌گیرد. لذا دوره پس از موج دوم انقلاب صنعتی را عصر نئومرکانتیلیسم می‌نامند. اما در سال‌های دهه ۱۹۶۰، در عصر موج سوم انقلاب صنعتی، شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی کشورها با تغییر و دگرگونی‌هایی بنیادین روبه‌رو شد.

اصلی‌ترین نشانه چنین تغییراتی در «کنترل ساختاری» بازیگران و فرآیندهای سیاسی نمود یافته است. به عبارت دیگر، هرگونه تحول راهبردی مربوط به شرایطی است که در راستای امنیت‌سازی پیچیده قرار گیرد. کشورهای صنعتی غرب از اواخر قرن ۱۹ چنین الگویی را آغاز کردند که هم‌چنان (۲۰۱۱) ادامه دارد. ضرورت‌های کنترل ساختاری در امنیت‌سازی ایجاب می‌کند مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشورها افزایش یابد. بنابراین، واحدهایی مانند جمهوری اسلامی ایران که در فضای مقابله با تهدیدهای بین‌المللی جهان غرب قرار گرفته‌اند، نیازمند شناخت الگوهای قدرت‌یابی و قدرت‌سازی بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل‌اند، چون فقط با این روش می‌توان نیازهای امنیت‌سازی ایران و کشورهای انقلابی را تأمین کرد.

سؤال اصلی این مقاله معطوف این است که با تغییر ساختار اقتصاد جهانی از مرکانتیلیسم به نئومرکانتیلیسم، چه دگرگونی در ماهیت امنیت حاصل خواهد شد؟ در پاسخ به سؤال یادشده، این موضوع مطرح می‌شود که امنیت در ساختار نئومرکانتیلیسم ماهیت غیرمستقیم، غیرابزاری و نرم‌افزاری پیدا کرده است. در تبیین این مقاله از رهیافت نئولیبرالی امنیت استفاده شده است. طبعاً رویکرد تحلیلی نظریه‌پردازانی مانند جوزف نای و مایکل هورتن از اهمیتی ویژه در این مقاله برخوردار است.

واژگان کلیدی

استثمار، کنترل ساختاری، نئومرکانتیلیسم، عقلانیت ارتباطی، عقلانیت ابزاری، دانش انتقادی

۱. استاد دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبایی (ره).

۳. کارشناس ارشد مدیریت آموزشی.

مقدمه

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری از اوایل قرن ۱۶ میلادی نقشی مؤثر در اقتصاد جهانی ایفا کرده است. از این مقطع زمانی به بعد گروه‌های نوظهور در اقتصاد جهانی توانستند زمینه‌های تغییر در ساختار فنودالیت را به وجود آورند که خود زمینه‌ساز تغییراتی فراگیر در روابط اقتصاد جهانی شد. از این دوران، شاهد گسترش توسعه‌گرایی کشورهای غربی در مناطق پیرامونی هستیم. به عبارت دیگر، نظام سرمایه‌داری نقطه عطفی در تحولات اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. در این دوران تاریخی با دگرگون شدن شرایط تولید اقتصادی، نظام اقتصادی براساس شاخص‌هایی مانند «استعمارگرایی» سازماندهی شد. بنابراین می‌توان نظام استعماری را زمینه‌ساز گسترش اقتصاد سرمایه‌داری دانست. هرگونه شکل‌بندی اقتصادی آثار و پیامدهای خود را بر حوزه‌های امنیتی به جا می‌گذارد. به عبارت دیگر، امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی تابعی از ابزارهای تولید و چگونگی کاربرد آنها در محیط راهبردی است. در واقع، امنیت رابطه‌ای ارگانیک با تولید اقتصادی و قواعد کنترل اجتماعی دارد.

مرکانتیلیسم اقتصادی فرآیندی تدریجی و پویاست و قدمتی به طول تاریخ بشری دارد. استعمارگران اروپایی با تکیه بر زور و قدرت نظامی و اشغال سرزمین‌های دیگر از قرن ۱۵ میلادی به بعد برای انباشت فلزات گرانبها (طلا، نقره و...) و تأمین منافع خود بر شدت و عمق استعمار کشورها افزودند. دستیابی به منافع اقتصادی بدون توجه به سازوکارهای کنترل منابع امکان‌پذیر نخواهد بود. در نگرش نفومرکانتیلیستی امنیت قدرت‌های بزرگ برای تأمین منافع اقتصادی خود از سازوکارهای متنوع امنیتی استفاده می‌کنند. با دگرگون شدن ابزار تولید روش‌های ایجاد امنیت نیز دگرگون خواهد شد. بنابراین، امنیت رابطه‌ای مستقیم با موضوع تولید اقتصادی خواهد داشت. نفومرکانتیلیسم بر این موضوع تأکید دارد که در شرایط گسترش اقتصاد سرمایه‌داری، الگوهای امنیتی در حوزه قدرت نرم منعکس می‌شود. قاعده‌سازی، نهادسازی و هنجارسازی در زمره چنین روش‌هایی قرار دارند (Nye, 2011: 4).

بنابراین، کشورهای غربی برای امنیت‌سازی از ابزارهای دیپلماتیک، علمی و آکادمیک بهره می‌گیرند. این مسئله نشان می‌دهد که امنیت در عصر نفومرکانتیلیسم ماهیت ارتباطی و شبکه‌ای پیدا کرده است. بهره‌گیری از چنین ابزارهایی، امنیت در عصر مرکانتیلیسم را از دوران نفومرکانتیلیسم متمایز می‌سازد. بنابراین، جهان غرب بدون مطبوعات، رسانه‌ها و ابزارهای ارتباط جمعی در راستای همان دیپلماسی



و به واسطه سلطه گسترده و همه‌جانبه بر راه‌ها، آبراه‌ها، کانال‌های راهبردی، ناوگان‌های عظیم حمل و نقل، مطبوعات، رسانه‌های جمعی، ارتباطات، ماهواره‌ها، شبکه جهانی اینترنت، تکنولوژی‌های پیشرفته کاملاً انحصاری و حتی معاهدات بین‌المللی در رویکردی همگرایانه قادر به کنترل محیط منطقه‌ای و بین‌المللی نخواهد بود.

می‌توان تأکید کرد هرگاه تحول در ابزار قدرت و فرآیند اعمال قدرت ایجاد شود، در آن شرایط محیط امنیت بین‌الملل با تغییرات کارکردی روبه‌رو می‌شود. امنیت در نظام نئومرکانتیلیستی هم‌چنان در جهت «اصالت سود، قدرت و انباشت و تمرکز آن» گام برداشته و با توسل به مبانی نظری و راهکارهای عملی، موفق به مدیریت استعمار فرانو در مقیاسی بسیار وسیع و گسترده‌تر شده است (آشوری، ۱۳۷۳: ۲۸).

۱. شاخص‌های اقتصاد نئومرکانتیلیسم

درک تحولات امنیت در ساختار نئومرکانتیلیسم صرفاً در شرایطی امکان‌پذیر است که تفاوت آن را با شکل‌بندی‌های قدرت و امنیت در دوران گذشته بدانیم. چنین تفاوت‌هایی نشان می‌دهد الگوی کنترل امنیتی در دوران مختلف تاریخی در حال تغییر و دگرگونی است. جورج سانتایانا، فیلسوف آمریکایی قرن بیستم، می‌نویسد: «کسانی که نمی‌توانند گذشته را به خاطر آورند، محکوم به تکرار آنند» (Trivedi, 1993: 24).

در حقیقت، تاریخ صرفاً مجموعه‌ای از رویدادهای مربوط به گذشته نیست که در مدرسه می‌آموزیم و به زودی فراموش می‌کنیم. تاریخ دست‌کم تا حدودی، طرحی کلی برای درک چگونگی کنش و واکنش‌ها در حال و آینده است. شاید حقیقت این سخن حکیمانه سانتایانا در هیچ‌جا آشکارتر از تاریخ طولانی استعمارگری و بعدها در نظام مرکانتیلیستی و نئومرکانتیلیستی که اکنون به یک الگو و الگوریتم فراگیر بدل شده است، نمایان و مشهود نباشد. استعمارگری، مرکانتیلیسم و نظام نئومرکانتیلیستی چنان پیوند نزدیکی با هم دارند که مشکل بتوان یکی را بدون دیگری مورد بحث قرار داد (Trivedi, 1993: 25).

به بیان دیگر، نظام‌های نئومرکانتیلیستی هم‌چون استعمارگران و به تبعیت از سوداگران برای رسیدن به اغراض خود از سیاست‌هایی که ماکیاوولی تدوین و تنظیم کرد، الهام می‌گیرند و استفاده از هر وسیله‌ای را به منظور رسیدن به هدف توجیه می‌کنند. لذا برای نیل به اهداف خود در تمام زمینه‌ها فعالیت دارند و به تمام شیوه‌های ممکن متوسل می‌شوند. در عین حال با بهره‌گیری از برنامه‌ریزی‌های زمان‌بندی‌شده کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت و مستندات ادوار گذشته طرح‌های مد نظر را به اجرا می‌گذارند (ناردو، ۱۳۸۶: ۹).



الف) به کارگیری الگوی کنش فرادستی - فرودستی

اگرچه نظام سرمایه‌داری تاکنون با تحولاتی ساختاری و کارکردی روبه‌رو بوده، اما تفسیر چندانی در ارتباط با فرآیندهای سرمایه‌داری و استعمار توسط پژوهشگران ایرانی ارائه نشده است. شاید بتوان کتاب «نئومرکانتیلیسم و افول استعمار واپس‌گرا» را در زمره معدود فعالیت‌هایی با ماهیت بومی دانست که بر اساس ضرورت‌های جنبش نرم‌افزاری در ایران تنظیم شده است.

بررسی‌های تاریخی - کارکردی مرکانتیلیسم در اقتصاد بین‌الملل نشان می‌دهد هرگاه اقتصاد سرمایه‌داری با تحول تکنیکی و تاکتیکی روبه‌رو می‌شود، الگوی کنش کشورهای سرمایه‌داری در برخورد با مناطق پیرامونی نیز در وضعیت تغییر قرار می‌گیرد. این مسئله نشان می‌دهد که همواره شکل‌هایی جدید از توسعه‌طلبی و استعمار در نظام اقتصادی و سیاسی بین‌المللی بازتولید می‌شود. اقتصاد سیاسی بین‌المللی در عصر سرمایه‌داری توسعه می‌یابد و نقشی محوری در بازتولید و تثبیت روابط فرادستی - فرودستی بازی می‌کند. در چنین شرایطی، هرگونه ابزار تولید صنعتی و اقتصادی را می‌توان به عنوان نمادی از کنترل جهان دانست (Todorov, 1993: 25).

ب) عقلانیت ابزاری و محاسبه‌گرایی مزیت مداخله

یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد سرمایه‌داری بهره‌گیری از عقلانیت ابزاری است. به عبارت دیگر، کنترل محیط امنیتی بدون توجه به عقلانیت ابزاری امکان‌پذیر نخواهد بود. این امر تأثیر خود را در تولید اقتصادی و کنترل محیط امنیتی بجا گذاشته است. اگر چه کنترل امنیتی در دوره‌های مختلف اقتصادی ماهیت دگرگون‌شونده و تغییریابنده داشته است، در چنین فرآیندی شکل و شیوه تعامل نظام سرمایه‌داری با محیط پیرامونی آن ماهیت عقلانی پیدا می‌کند.

عقلانیت سرمایه‌داری از یک سو دارای ماهیت ابزاری است و از سوی دیگر با شاخص‌هایی از کنش ارتباطی پیوند می‌یابد. تغییرات دائم در حوزه‌های یادشده را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین دلایل دگرگونی در نمادهای نظام سرمایه‌داری دانست. یکی از دلایل تداوم و پیچیدگی نظام فرادستی در اقتصاد سرمایه‌داری بهره‌گیری از الگوهای مبتنی بر محاسبه در تولید اقتصادی است. بنابراین، بدون توجه به مؤلفه‌هایی از جمله محاسبه‌گرایی و پیش‌بینی‌پذیری حوادث، اقتصاد سرمایه‌داری تداوم چندانی نخواهد داشت.



ج) کنترل بازار از طریق انحصار تولید و توزیع

یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد سرمایه‌داری بهره‌گیری از روش‌هایی برای تنوع بخشیدن به کالاهای اقتصادی است. یکی از روش‌های عبور از بحران اقتصادی نیز تولید کالاهای دارای مطلوبیت و تنوع فزاینده است؛ چنان که در ارتباط با کالاهای خدماتی در اقتصاد سرمایه‌داری دیده می‌شود. تنوع کالاهای تولیدی از دلایل اصلی تداوم نظام فرادستی در اقتصاد سرمایه‌داری به شمار می‌آید. شیوه‌های عملی این نظام را برای دسترسی به مقاصد می‌توان در دو بخش مورد توجه قرار داد:

اول، فعالیت و اقدامات در یک زمینه متمرکز نمی‌شود، بلکه با بررسی و بهره‌گیری از همه شیوه‌ها از جمله نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تمام امکانات در جهت انباشت سرمایه (طلا، ارز و...)، کنترل بازارهای سرمایه، تولید و اشتغال مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، امکان مانور در زمینه‌های گوناگون را همواره برای خود محفوظ می‌دارند.

دوم، با برنامه‌ریزی و تنظیم طرح‌های مدت‌دار، هدف‌های خود را در راستای غارت منابع زیرزمینی و جذب سرمایه‌های مالی و منابع انسانی سایر دول در برنامه‌ریزی‌های زمان‌بندی‌شده خاص طی مراحل مختلف از طریق راهکارهای عملی و براساس مبانی نظری مشخص به اجرا می‌گذارند. چنانچه یکی از برنامه‌ها در طرح کوتاه‌مدت با شکست مواجه شود، در برنامه‌های میان‌مدت و درازمدت آن را به اجرا می‌گذارند (استاوریانوس، ۱۳۸۳: ۲۰۵).

د) ترویج مصرف‌گرایی از طریق تبلیغات و نمادسازی

تنوع در کالاهای اقتصادی نظام سرمایه‌داری یکی از عوامل و نشانه‌های تداوم ساختار اقتصاد جهانی و کنترل همه‌جانبه‌اندیشه و کنش اجتماعی است. از سوی دیگر می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که اصلی‌ترین ویژگی اقتصاد نئومرکانتیلیستی باید متنوع‌سازی ابزار تولیدی و کالاهای اقتصادی باشد. تنوع در کالاهای اقتصادی سرمایه‌داری با اهداف متنوعی انجام گرفته که اولین و اصلی‌ترین شاخص آن مازاد اقتصادی بوده است. دومین شاخص آن در چگونگی کنترل محیط اجتماعی و بین‌المللی قابل ملاحظه است. گول‌های خبری مانند مجموعه رابرت مرداک، انعکاس چنین ضرورتی در تداوم و پیچیدگی اقتصاد سرمایه‌داری به شمار می‌آیند.

زمانی که چنین نمادهایی با تغییرات ساختاری روبه‌رو می‌شوند، طبیعی است که می‌توان جلوه‌هایی از تغییر در «نمادهای استعمار» و «کنش استعماری» را در



نظام سرمایه‌داری مورد توجه قرار داد. هر یک از شاخص‌های یادشده نشان می‌دهد چگونه نظام سرمایه‌داری تغییر یافته و توانسته است تغییراتی در محیط پیرامونی خود ایجاد کند. آنچه را به عنوان رابطه‌ی مستعمره شکل گرفته است، می‌توان انعکاس ضرورت‌های نظام سرمایه‌داری در اقتصاد جهانی دانست (Williams, 1994: 125).

۲. تحول در نشانه‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه نئومرکانتیلیسم اقتصادی

بررسی فرآیندهای تحول در ساختار سرمایه‌داری نشان می‌دهد که چنین نظامی بر «عقلانیت ابزاری» تأکید داشته است. تولید ابزارهای جدید اقتصادی نمادی از گسترش سرمایه‌داری به حوزه‌های مختلف منطقه‌ای است. در این فرآیند ابزارهای جدید یکی از عوامل اصلی تحول اقتصادی در نظام بین‌الملل به شمار می‌روند. به کارگیری ابزارهای جدید اقتصادی زمینه لازم را برای تولید کالاهایی فراهم می‌آورد که نقش کنترلی اقتصاد سرمایه‌داری را در حوزه‌های مختلف جهانی ارتقا می‌دهند. به این ترتیب، می‌توان بین عقلانیت ابزاری در نظام سرمایه‌داری و هم‌چنین «عقلانیت ارتباطی» آن رابطه‌ای مستقیم برقرار کرد. هرگونه تحول در ساختار و فرآیند اقتصاد سرمایه‌داری زمینه‌های لازم را برای دگرگونی در شکل‌بندی استعمار منعکس می‌سازد (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۰).

استعمار کهن در تاریخ معاصر جهان از قرن شانزدهم آغاز شد. در این دوره، سلطه قدرت‌های بزرگ بر جوامع ضعیف از طریق تسخیر نظامی انجام می‌شد. به عبارت دیگر، محور اصلی کنترل کشورها براساس تسلط نظامی شکل می‌گرفت. پس از کنترل نظامی، زمینه برای بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی و فرهنگی برای کنترل مؤثر منطقه فراهم می‌شد. با توجه به ابزارها و کارکرد نظام مرکانتیلیسم کلاسیک می‌توان نشانه‌های هستی‌شناسانه آن را به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

الف) کنترل محیط اجتماعی و منابع اقتصادی

این کار با اقدامات نظامی و امنیتی انجام می‌گیرد. اگرچه الگوهای نئولیبرالی دارای رویکرد کنترل امنیتی غیرمستقیم‌اند، اما هنوز الگوی مبتنی بر لشکرکشی از سرزمینی به سرزمین دیگر برای دستیابی به مواد اولیه و ذخایر زیرزمینی ادامه دارد. این الگوی را آمریکا و انگلیس در کشورهایمانند افغانستان، عراق، سودان و لیبی به کار گرفته‌اند.

نتیجه چنین فرآیندی کنترل محیط اجتماعی و اقتصادی بوده است. به عبارت دیگر، برخی شیوه‌های کنترل محیط اقتصادی و اجتماعی نظام مرکانتیلیستی



برای غارت و دستیابی به نیروی کار ارزان از طریق حضور مستقیم فیزیکی ادامه یافته است. بهره‌گیری از الگوی ابزار نظامی برای کنترل محیط اقتصادی هم‌جوار با استفاده از قدرت نظامی برتر انجام می‌گیرد و محور اصلی دستیابی به بازار فروش برای محصولات تولیدشده محسوب می‌شود.

اگرچه تحقق این امر هزینه‌های زیادی برای کشورهای سرمایه‌داری دارد، اما منافع اقتصادی چشم‌گیری را نصیب نظام سرمایه‌داری می‌کند. در چنین شرایطی تلاش می‌شود از الگوی غیرمستقیم کنترل استفاده شود. اما اگر چنین فرآیندی به نتیجه مطلوب نرسد، زمینه برای ضربه‌پذیر بودن سلطه‌گران به دلیل آشکار بودن استعمار بیش از فضای نئومرکانتیلیسم خواهد بود. در این شرایط با مخاطراتی از جمله افزایش هزینه‌های انسانی سلطه‌گران روبه‌رو خواهیم شد (Lacey, 2009: 25).

ب) سرمایه‌گذاری و انتقال فرآیند تولید به محیط پیرامونی

کنترل محیط پیرامونی یکی از شاخص‌های اصلی اقتصاد سرمایه‌داری است که در سال‌های اولیه گسترش اقتصاد سرمایه‌داری ماهیت ابزاری داشته و معطوف به سرکوب نظامی بوده است. چنین روندی به تدریج با تغییر روبه‌رو شد، لذا الگوهای نرم‌افزاری از اهمیت بیشتری در تولید اقتصادی برخوردار شدند. دگرگونی‌های ابزاری آثار خود را در تولید اقتصادی و کنترل امنیتی به جا گذاشته است. انقلاب صنعتی نقطه عطف تحول در تولید اقتصادی و کنترل امنیتی محسوب می‌شود.

در چنین فرآیندی، نظام مرکانتیلیستی تحت تأثیر تحولات ابزاری قرار گرفت. انقلاب صنعتی قرن هجدهم ماهیت استعمار و مرکانتیلیسم را دگرگون کرد. به این ترتیب، استعمار کهن تا اواخر قرن نوزدهم استمرار یافت و پس از آن کشورهای استعمارگر غربی شیوه‌ای نوین را به اجرا گذاشتند که سیاست استعمار نو نامیده شد. در استعمار نو استفاده از نیروهای مزدور و وابسته بومی برای اداره منطقه زیر سلطه جایگزین لشکرکشی و اشغال نظامی شد (تفضلی، ۱۳۸۸: ۵۴).

ج) مشروعیت‌پنداری در کنترل محیط امنیتی

یکی از شاخص‌های معرفت‌شناسانه نئومرکانتیلیسم ایجاد ذهنیت و ادراکی است که سبب مشروعیت‌پنداری در مقابل اقدامات نظامی و امنیتی شود. به عبارت دیگر، کنترل محیط امنیتی از طریق فرآیندهایی انجام می‌گیرد که مشروعیت کنش نظامی و کنترل امنیتی را فراهم می‌سازد. این امر بیانگر تحول در کیفیت کنترل محیط امنیتی است. در الگوی مرکانتیلیستی ابزار نظامی سبب ایجاد هراس شهروندان می‌شد.



نظام سرمایه‌داری تلاش دارد مشروعیت‌پنداری و جاذبه را به عنوان زیربنای اصلی کنش عملیاتی برای تأمین منافع ملی قدرت‌های بزرگ فراهم آورد. حتی به کارگیری نیروی نظامی ماهیت تدافعی پیدا می‌کند. جهان غرب در صدد است نشان دهد که به کارگیری نیروی نظامی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی به عنوان ضرورت تدافعی محسوب می‌شود. طبعاً چنین الگویی می‌تواند گفتمان مشروع‌سازی عملیات نظامی برای کنترل محیط پیرامونی را فراهم آورد.

تحولات ابزاری و گفتمانی در ساختار نظام سرمایه‌داری و عملکرد قدرت‌های بزرگ در روند امنیت‌سازی منطقه‌ای نشان می‌دهد که با تغییر ابزارهای قدرت اقتصادی و نظامی الگوی کنترل محیط پیرامون توسط نظام سرمایه‌داری و بازیگران مسلط نظام جهانی نیز تغییر یافت. از این مقطع زمانی به بعد زمینه برای شکل‌گیری استعمار نئوکلاسیک فراهم شد که شاخص‌های معرفت‌شناسانه آن عبارت‌اند از:

- به کارگیری نیروهای مزدور و وابسته بومی؛
- حاکمیت نامحسوس اما قوی بر حاکمان با هزینه کمتر؛
- چپاول و غارت از طریق انعقاد قراردادهای استعماری؛
- تبدیل کشور زیر سلطه به بازار فروش محصولات خویش؛
- هجوم به اعتقادات و فرهنگ ملی (واعظی، ۱۳۸۸: ۷۷-۷۳).

د) متنوع‌سازی ابزارهای کنترل امنیتی

کنترل امنیتی در دوران مرکانتیلیسم ماهیت خشونت‌آمیز داشت. نشانه‌شناسی کنترل در این دوران بر اساس شدت و گستره سرکوب مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. به همین دلیل، قدرت‌های بزرگ از ابزارهایی بهره می‌گرفتند که خشونت را در ذهنیت و انگاره تحلیلی شهروندان نهادینه کند. اما به تدریج این شیوه کارآمدی خود را از دست داد. نئولیبرال‌ها بر این اعتقادند که قدرت در نقطه مقابل خشونت قرار دارد. بنابراین، نئومرکانتیلیسم اقتصادی توانست ابزارهای رفتار و کنش خود را بازسازی و ترمیم کند. چنین فرآیندی ماهیت و کارکرد معرفت‌شناسانه امنیت را دگرگون ساخت.

گسترش ابزارهای ارتباطی در اقتصاد سرمایه‌داری را می‌توان آخرین بخش تحول در نظام مستعمراتی دانست. در دوران جدید موضوع انسان‌گرایی در اندیشه پسااستعماری از اهمیتی ویژه برخوردار شده است. تفاسیر مختلفی در ارتباط با انسان‌گرایی اقتصادی ارائه شده است. مارکسیسم پسااخبارگرا به چنین رویکردی



عمق بیشتری بخشیده است. بنابراین می‌توان بین انسان‌گرایی سرمایه‌داری، خطای دکارتی و تبارشناسی نیچه رابطه‌ای ارگانیک برقرار کرد. نظریه پسااستعمارگرایی در اندیشه‌های مارکسیستی به عنوان رویکرد انتقادی از تاریخ، ایدئولوژی و کارکرد نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

تغییرات ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری موجب دگرگونی در نظام مرکانتیلیستی شد. در چنین فرآیندی شاهد شکل‌گیری استعمار فرانو هستیم. استعمار فرانو و سلطه‌گری نوین مبتنی بر ایجاد تغییر در جهان‌بینی، فرهنگ، باورها، بینش‌ها، نگرش‌های سیاسی - فرهنگی، با بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته و فناوری‌های مدرن اطلاعاتی و ارتباطی برای تغییر نامرئی و نامحسوس فرهنگ و هویت ملت‌ها پایه‌ریزی شده است. سست کردن پایه‌های وحدت ملی، تشدید اختلاف‌های داخلی، بی‌اعتنا ساختن مردم به فرهنگ و هویت ملی و خیرخواه جلوه دادن استعمارگران در افکار عمومی از مهم‌ترین محورهای القایی استعمار فرانو در غارت، کنترل و هدایت سرمایه‌های ملی (طلا، ارز، منابع انسانی و...) و حاکم شدن بر مقدرات کشورهاست (پژویان، کاشی و جهرمی، ۱۳۸۷: ۵).

با توجه به شکل‌بندی‌های رفتار بازیگرانی که محور اصلی استعمار فرانو محسوب می‌شوند، شاخص‌های رفتاری و کارکردی نظام مرکانتیلیسم جدید به شرح زیر است:

- افزایش کنترل استعمارگران بر مستعمرات؛
- تبدیل دانش و فناوری به مزیت اصلی؛
- افکارسازی و حکومت بر اذهان؛
- جهانی‌سازی قوانین و مقررات؛
- متحدالشکل ساختن افکار و عقاید^۱؛
- جهانی‌سازی اقتصاد؛
- یکسان‌سازی فرهنگی.

بر اساس چنین رویکردی می‌توان جلوه‌هایی از توسعه‌نیافتگی در جهان سوم را ناشی از فضای تبارشناسانه رابطه فرادستی اقتصاد سرمایه‌داری با چنین کشورهای دانست. از سوی دیگر، مدرنیته به عنوان نماد سرمایه‌داری در جست‌وجوی استعمار جدید در هریک از کشورهای پیرامونی شرایط کاملاً متفاوتی ایجاد کرده است. این مسئله نشان می‌دهد که انسان‌شناسی پسااستعماری ماهیت تمایزگرا دارد. همان‌گونه که مدرنیته زمینه تمایز ساختاری را فراهم می‌سازد،

۱. شمار قوانین و مقررات تصویب‌شده توسط سازمان‌های بین‌المللی و شمار کنوانسیون‌ها و قطعنامه‌های صادرشده توسط شورای امنیت سازمان ملل در دو دهه اخیر، از سال ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۷، در مقایسه با دو دهه پیش از آن، چندین برابر شده که بیانگر افزایش خارق‌العاده نقش جامعه جهانی است.

نظام سرمایه‌داری در عصر فرااستعماری را می‌توان عامل اصلی تفکیک فضای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشورها در قالب تبارشناسی دانست. تبارشناسی پسااستعماری انعکاس رابطه قدرت کشورهای است که در فضای فرادستی یا فرودستی قرار گرفته‌اند (Gilory, ۱۹۹۳: ۴۱).

۳. نشانه‌شناسی نئومرکانتیلیسم در ابزار و رهیافت‌های کنترل امنیتی

تاکنون رویکردهای متفاوتی در ارتباط با تحولات نظام بین‌الملل ارائه شده است. برخی تحلیلگران چنین فرآیندی را ناشی از دگرگونی در ساختار قدرت بازیگران بین‌المللی می‌دانند. پسااستعمارگرایی جدید براساس رویکرد میان‌رشته‌ای در مطالعات علوم انسانی شکل گرفته است. به عبارت دیگر، پسااستعمارگرایی جدید ماهیت ساختارشکنانه دارد. در این رویکرد، هرگونه فرآیند محدودسازی انسان، جامعه و کشورهای جهان سوم مورد توجه قرار می‌گیرد (لاهای، ۱۳۸۹: ۲۹).

از سوی دیگر، چنین رویکردی در حوزه‌های متنوعی از جمله نشانه‌های فمینیستی، قالب‌های هویتی، و مبانی اندیشه‌ای و رابطه آن با شاخص‌های اقتصادی مورد پردازش قرار می‌گیرد. اصلی‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه را اروپایی‌ها تشکیل می‌دهند. از جمله این افراد می‌توان به میشل فوکو و سوزان شریدان اشاره کرد که هریک تلاش کردند جهت‌گیری جدیدی از نقد نظام سرمایه‌داری را در قالب پسااستعماری تبیین کنند.

الف) کنترل ساختاری قدرت و سیاست در محیط منطقه‌ای

اصلی‌ترین شاخص امنیت در فضای نئومرکانتیلیسم کنترل محیط ساختاری است. در این ارتباط نظریه‌پردازان رئالیسم ساختاری و مکتب انتقادی رویکردهای متفاوتی درباره شاخص‌های امنیت نئومرکانتیلیستی ارائه دادند. اگر چه جهت‌گیری آنان متفاوت است، اما نظریه‌پردازان انتقادی و نئورئالیسم بر ضرورت سازماندهی نهادها و ابزارهایی تأکید دارند که می‌توانند قدرت را بازسازی و ترمیم کنند. این امر به منزله امنیت در شرایط کنترل ادراک، ساختار و نهاد محسوب می‌شود.

نئورئالیست‌ها به ویژه «کنث والتز» را می‌توان در زمره نظریه‌پردازانی قرار داد که نظام بین‌الملل را براساس دگرگونی شاخص‌های قدرت بازیگران سیاسی تحلیل می‌کنند. علاوه بر والتز، نظریه‌پردازان نئورئالیست دیگر دگرگونی در ساختار بین‌الملل را براساس فرآیند و ابزارهای تولید مورد توجه قرار می‌دهند. از جمله این افراد می‌توان به «رابرت گیلپین» اشاره کرد که به همراه «سوزان استرنج» بر این اعتقادند که از طریق فرآیندهای اقتصادی، وابستگی متقابل و ادغام مجموعه‌های



پیرامونی در اقتصاد مرکز می‌توان فرآیند کنترل پیرامون و تداوم فرادستی کشورهای مرکز در اقتصاد سرمایه‌داری را تأمین کرد.

سوزان استرنج معتقد است که آمریکا می‌تواند با ارتقای قابلیت‌های اقتصادی خود به هژمونی در سیاست بین‌الملل نائل شود. گیلپین تغییر در ساختار سیاسی و اقتصادی بین‌المللی را تحت تأثیر ابزارهای تکنیکی، فناوری جدید و تغییر در منابع قدرت مورد توجه قرار می‌دهد. به این ترتیب، تغییر در ساختار نظام سیاسی در شرایطی انجام می‌گیرد که ابزارهای تولید اقتصادی دگرگون شود، فرآیندهای تعامل اقتصادی بازیگران تغییر یابد و در نهایت، زمینه برای ایفای نقش بازیگرانی به وجود آید که ابزارهای قدرت اقتصادی را در اختیار دارند (زوری، ۱۳۸۹: ۴).

مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد امنیت در فضای نئومرکانتیلیسم مبتنی بر ابزارهای ارتباطی، هنجاری، نهادی و اقتصادی است. نظام سرمایه‌داری از این طریق می‌تواند موقعیت خود را ترمیم و بازسازی کند. به عبارت دیگر، تحول در ساختار اقتصاد جهانی توانسته است شکل‌هایی جدید از حل و فصل منازعه را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی مورد استفاده قرار دهد. این امر انعکاس شاخص‌های اقتصاد امنیتی است. بنابراین، محور اصلی نشانه‌شناسی امنیتی را می‌توان کنترل غیرمستقیم محیط، بازیگران و نظام‌های سیاسی در محیط پیرامونی دانست.

ب) کنترل فرآیندهای محیط امنیتی

کنترل محیط امنیتی در نگرش نئومرکانتیلیسم بر اساس سازماندهی فرآیندهای کنش انجام می‌گیرد. بنابراین، امنیت نئومرکانتیلیستی دارای شاخص‌های فرآیندگراست. نئولیبرال‌ها تلاش دارند زمینه‌های لازم را برای بازتولید قدرت از طریق تولید فرآیندهای جدید در دستور کار قرار دهند. به همین دلیل، نئولیبرال‌ها دارای رویکرد فرآیندگرا هستند. لیبرال‌هایی که در ارتباط با امنیت نرم‌افزاری مطالعاتی انجام داده‌اند، تلاش دارند با تغییر روش‌های کنترل امنیتی، ذهنیت شهروندان را مصادره کنند. از این رو، مصادره انقلاب‌ها، نظام‌های سیاسی و فرآیندهای اجتماعی به عنوان اصلی‌ترین شاخص تحلیلی و کارکردی نئولیبرال‌ها در فضای امنیت نئومرکانتیلیستی محسوب می‌شود.

هریک از نظریه‌پردازان یادشده تلاش کرده‌اند تغییر در ساختار نظام بین‌الملل را براساس مؤلفه‌های سیاسی، راهبردی و اقتصادی تبیین کنند. این نگرش در نقطهٔ مقابل رهیافت مارکسیستی قرار دارد. مارکسیست‌ها همانند رئالیست‌ها بر امنیت ساختاری - ابزاری تأکید دارند. طبعاً این نگرش در ذهنیت و ادراک نئولیبرال‌ها هیچ‌گونه جایگاهی نخواهد داشت.



اگرچه مارکسیست‌ها و نئومارکسیست‌ها نیز تلاش دارند چنین تغییراتی را براساس تحول در ابزارهای تولید تفسیر کنند، اما بر این اعتقادند که نقاط عطف در اقتصاد و سیاست بین‌الملل مربوط به شرایطی است که تحول و دگرگونی در ابزار تولید اقتصادی فراهم شود. آنان دگرگونی در ابزار تولید را زیربنای تغییر در نظام اقتصادی می‌دانند. از سوی دیگر، هرگونه تغییر در ساختار اقتصادی زمینه‌های لازم را برای دگرگونی سیاسی به وجود خواهد آورد.

با توجه به مؤلفه‌های یادشده، می‌توان نظریه‌پردازان نئومارکسیست را که در زمینه تغییرات ساختاری رهیافت‌هایی ارائه داده‌اند در زمره نئومارکسیست‌های ساختاری دانست. در چنین رهیافتی ساختار به منزله چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران تلقی می‌شود. بنابراین، هرگونه تغییر در ابزار تولید اقتصادی زمینه تغییر در روابط تولیدی را فراهم می‌آورد. این امر براساس رویکرد نئورئالیست‌های ساختاری زمینه‌ساز تغییر و دگرگونی در نظام اقتصادی و بین‌المللی خواهد بود. تمام رویکردهای یادشده نشان می‌دهد که دگرگونی در ابزار و روابط تولید اقتصادی زیرساخت‌های لازم را برای تغییر در ماهیت نظام بین‌الملل به وجود می‌آورد (طلوعی، ۱۳۸۵: ۱۶۵).

هنجارهای امنیتی در فضای پست‌مدرن بازتولید می‌شوند. پست‌مدرن‌ها در زمره نظریه‌پردازان فرااثباتی در حوزه امنیت محسوب می‌شوند. بنابراین، رهیافت پست‌مدرن در زمره عوامل اصلی کنترل ذهن، روش و محیط امنیتی است. پست‌مدرن‌ها بر این اعتقادند که ابزارها و فرآیندهای تولید اقتصادی ثابت باقی نمی‌مانند، بنابراین، الگوهای امنیت سازی نیز در محیط تغییر دائم قرار خواهند داشت. هنجارهای امنیتی قادرند ذهنیت انسان جدید را در ارتباط با قدرت دگرگون کنند. در چنین شرایطی، ماهیت نظام سلطه در فضای کنترل امنیتی با نگرش پست‌مدرن مغفول باقی می‌ماند.

تحلیل پسااستعماری میشل فوکو در ارتباط با نظام سرمایه‌داری را می‌توان براساس رهیافت او از «دانش‌های تحت انقیاد» مورد توجه قرار داد. به عبارت دیگر، فوکو تلاش کرد جلوه‌هایی از سلسله‌مراتب دانش را در روابط نظام سرمایه‌داری و کشورهای مستعمره شده ارائه دهد. وی معتقد است که خشونت جلوه‌هایی متفاوت دارد. اصلی‌ترین نشانه‌های خشونت در قلمرو دایمی فکری و اندیشه‌ای است. هنگامی که زمینه انتقال دانش و ابزارهای توسعه اقتصادی به کشورهای پیرامونی محدود می‌شود، در آن شرایط می‌توان مرزبندی‌های مشخصی در ارتباط با کشورهای فرودست کرد (Cohn, 1993: 166).



اندیشه‌های «سوزان شریدان» نیز نمادی دیگر از پسااستعمارگرایی ساختاری است. شریدان خاطر نشان می‌سازد که در فرایند توسعه سرمایه‌داری جلوه‌هایی از سرکوب گروه‌هایی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که همواره خواستار مشارکت و برابری در فضای اجتماعی بوده‌اند. وی جنبش فمینیستی را در ارتباط با موج‌های پسااستعمارگرایی تبیین می‌کند. به این ترتیب، هرگونه کنترل گروه‌های جنسیتی، هویتی، قومی، نژادی، طبقاتی و کشورهای که در شرایط فرودست اقتصادی قرار دارند، می‌تواند نماد استعمارگرایی ساختاری باشد. در این فرآیند جلوه‌هایی از انتقاد علیه نظام سرمایه‌داری و الگوهای استعمار مشاهده می‌شود؛ در حالی که نظام سرمایه‌داری می‌تواند موقعیت خود را در محیط پیرامون بازتولید کند (قدیری اصلی، ۱۳۸۷: ۳۵).

در این دوران اندیشه هایدگر زیربنای رویکرد گروه‌هایی است که بر پسااستعمارگرایی ساختاری تأکید دارند. در این ارتباط هایدگر خاطر نشان می‌کند که در پروژه دانش نظام مستعمراتی همواره بر حقانیت استعمار تأکید می‌شود که به این مفهوم است که جلوه‌هایی از تضاد بین «انسان و هنجارهای سرمایه‌داری» با «هنجارها و انسان‌های بربر» مورد تأکید قرار می‌گیرد. این امر نشان می‌دهد که انسان سرمایه‌داری در برابر انسان بربر قرار می‌گیرد و به این ترتیب، جلوه‌هایی از شرق‌شناسی شکل می‌گیرد. رویکرد پسااستعمارگرایی سوزان شریدان را می‌توان نماد چنین نگرشی دانست (Chabaran, 1995: 753).

ج) کنترل هنجارهای امنیتی در رهیافت هویتی-هنجاری

سازمانگاران نگرشی دیگر در ارتباط با امنیت در فضای نئومرکانیسم دارند. آنان بر این اعتقادند که نظام سرمایه‌داری بیش از آنکه ماهیت ابزاری داشته باشد، از ابزار برای کنترل هویت استفاده می‌کند. بنابراین، هویت‌گرایی در جهان سوم و کشورهای خاورمیانه به این دلیل گسترش یافته است که جهان غرب از قدرت ابزاری به جای ابزار قدرت در کنترل سوژه و محیط امنیتی استفاده می‌کند. این امر را می‌توان انعکاس نشانه‌های جدید قدرت و کنترل امنیتی در ساختار اقتصاد نئومرکانیستی دانست.

رهیافتی دیگر که در ارتباط با استعمار و نظام مستعمراتی در اقتصاد سرمایه‌داری ارائه شده براساس شاخص‌های فرهنگی و ملی‌گرایانه است. ملی‌گرایی در جهان سوم، موج اول جنبش‌های ضد سرمایه‌داری را شکل داد. موج دوم چنین جنبش‌هایی به سال‌های دهه ۱۹۷۰ به بعد مربوط بود. در این دوران شاهد شکل‌گیری رهیافت



هویتی در مقابله با نظام سرمایه‌داری و فرآیندهای استعماری بوده‌ایم. این رویکرد واکنشی در برابر الگوی شرق‌شناسانه نظام سرمایه‌داری بود. افرادی همانند «ادوارد سعید» با استناد به آموزه‌های هگلی تلاش کردند چنین فرآیندی را مورد نقد قرار دهند.

ادوارد سعید و سایر نظریه‌پردازانی که نظام سرمایه‌داری را بر اساس قالب‌های هویتی تبیین کرده‌اند، معتقدند گروه‌هایی که در محیط‌های مستعمراتی زندگی می‌کنند در این دوران از انگیزه کنشگری برخوردار می‌شوند. آنان در تلاش‌اند سوژه بی‌ثبات‌شده استعمار را منهدم کنند، در حالی که اقتصاد و کشورهای سرمایه‌داری تلاش می‌کنند از طریق ناکارآمدسازی ایدئولوژی چنین مجموعه‌هایی قالب‌های گفتمانی جدیدی تولید کنند (23: Chabaran, 1996).

۴. مقاومت به منزله جنبش ضد امنیت در ساختار نئومرکانتیلیسم

در سال‌های پس از جنگ سرد شاهد جنبش هویت و مقاومت در برابر موج‌های نظام سلطه هستیم. در این فرآیند کشورهای پیرامون در نظام بین‌الملل تلاش کردند از الگوهای متنوعی برای مقابله با تهدیدهای امنیتی بهره‌گیرند. این امر در کشورهای مختلف ماهیت متنوعی داشته است. بنابراین، هویت‌گرایی و مقاومت در نگرش نئومرکانتیلیسم به منزله ضد امنیت محسوب می‌شود. بیان چنین گفتمانی انعکاس شرایط جدید در تولید هنجارهای مقاومت در سیاست بین‌الملل است.

قالب گفتمانی جدید معطوف مقابله با موج‌های مقاومت محیط‌های تحت سلطه است. این مسئله نشان می‌دهد که در فضای هویت‌گرایی کشورهای پیرامونی مرزهای ایدئولوژیک توانسته است جلوه‌هایی از کنشگری، انتقاد و مقابله با اقتصاد سرمایه‌داری را سرلوحه خود قرار دهد. به این ترتیب می‌توان شاخص‌هایی از جمله اسلام سیاسی و هویت مقاومت در کشورهای اسلامی را نماد تحرک و کنش بازیگرانی دانست که تلاش دارند زیرساخت‌های هویتی استعمار را تبیین کنند و مورد انتقاد قرار دهند. آنان سلطه فرهنگی را به عنوان واپسین موج نظام سرمایه‌داری در راستای تثبیت استعمار می‌دانند. بر اساس چنین رویکردی، آخرین موج در تبیین نظام سرمایه‌داری را می‌توان مربوط به شرایطی دانست که اقتصاد سرمایه‌داری توانست روند جهانی شدن را مورد توجه قرار دهد.

جهانی شدن به منزله کنش راهبردی جدیدی محسوب می‌شود که معطوف یکپارچه‌سازی جهان است. در چنین فرآیندی شاهد دو موج اقتصادی و هویتی متعارض هستیم. موج اول به فرآیندهای جهانی شدن در اقتصاد سرمایه‌داری



مربوط است. در این موج نظام سرمایه‌داری تلاش دارد موقعیت خود را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی تثبیت کند که می‌توان آن را انعکاس توسعه حوزه نفوذ از طریق تولید قدرت نرم در نظام سرمایه‌داری دانست. این الگو را کشورهای مسلط در نظام سرمایه‌داری از سال‌های دهه ۱۹۷۰ به بعد مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند (Burton, 1994: 13).

زمانی که قدرت نرم تولید می‌شود، الگوی کنش و تعارض نظام سرمایه‌داری با محیط‌های پیرامونی ماهیتی پیچیده و درهم‌تنیده پیدا خواهد کرد. به همین دلیل، نظام سرمایه‌داری در عصر جدید وارد فضای جنگ نرم علیه کشورهای پیرامون شده است. در جنگ نرم حوزه‌های فرهنگ، اندیشه، هنر، مهارت‌ها، قالب‌های آرمانی، اعتقادات و آموزه‌های دینی در کشورهای جهان سوم مورد تهاجم قرار می‌گیرد. آنچه را به عنوان جنگ نرم علیه کشورهای انقلابی و گروه‌های هویتی مطرح می‌شود، باید انعکاس کنش ابتکاری و مقابله‌جویانه نظام سرمایه‌داری در برابر فرآیند پس‌امالی‌گرایی و هویت‌گرایی کشورهای جهان سوم دانست.

در این فرآیند، گروه‌های انقلابی و مجموعه‌های هویتی - ایدئولوژیک مورد تهدید و تهاجم قرار می‌گیرند. در کتاب نئومرکانتیلیسم و افول استعمار واپس‌گرا الگوهای رفتار اقتصاد سرمایه‌داری، شرکت‌های چندملیتی و نظام‌های سیاسی - امنیتی غرب در مقابله با گروه‌های هویتی تبیین و نقش کارتل‌ها، تراست‌ها، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای اقتصاد بین‌المللی در ایجاد دشمن فرضی و مقابله با آن بررسی شده است. اگرچه موضوع قدرت نرم و جنگ نرم کمتر مورد توجه قرار گرفته، اما تمام آنچه را با عنوان «روش‌های کنترل» توسط نظام سرمایه‌داری تبیین شده است، می‌توان نشانه‌هایی از الگوی کنترل نرم‌افزاری بازیگران و کشورهای پیرامون دانست.

نتیجه‌گیری

امنیت‌سازی در سیاست بین‌الملل در سال‌های پس از جنگ سرد با تغییرات قابل توجه روبه‌رو شده است. نئومرکانتیلیست‌ها به عنوان نیروی اقتصادی جدید تلاش دارند شکل‌بندی‌های امنیتی جدید را تولید کنند که می‌توان آن را نمادی از قدرت‌سازی در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. گفتنی است قدرت مدرن، پست‌مدرن و فراپست‌مدرن نشانه‌های امنیتی متفاوتی را منعکس می‌سازد. در عصری که آمریکا ایفای نقش می‌کند، طبیعی است از الگوهای جدید برای امنیت‌سازی بهره می‌گیرد. این امر با شاخص‌های مرکانتیلیسم اقتصادی و امنیتی متفاوت خواهد بود.

تحول در نظام مرکانتیلیستی به موازات دگرگونی در شکل‌بندی‌های اقتصاد سرمایه‌داری انجام گرفت. از آنجا که نظام سرمایه‌داری و مرکانتیلیسم در صد کنترل سایر بازیگران و حوزه‌های جغرافیایی جهان‌اند، از الگوهای کنترل نخبگان، کنترل کشورها و کنترل ساختار سیاسی - اقتصادی کشورها بهره می‌گیرند. در چنین روندی می‌توان نقش بازیگران مختلف را در کنشگری سیاسی و بین‌المللی مورد توجه قرار داد. هر یک از بازیگران انعکاس شکلی خاص از توسعه ابزار اقتصادی در نظام سرمایه‌داری‌اند. به این ترتیب، شاهد تحول در الگوی کنترل و امنیت‌سازی کشورها در عصر نئومرکانتیلیسم هستیم. شاخص‌های اصلی چنین دورانی را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. نئومرکانتیلیسم حاصل عصر موج سوم اقتصاد سرمایه‌داری است. در این دوران ابزارهای ارتباطی به گونه‌ای قابل توجه دگرگون شده‌اند. هدف اصلی نئومرکانتیلیسم کنترل ساختارهای سیاسی، شکل‌بندی‌های اقتصادی و فرآیندهای کنش بازیگران است.

۲. به موازات تحول در ساختار و شکل‌بندی نظام نئومرکانتیلیسم زمینه برای پیچیدگی در کنش و الگوی رفتار سیاسی - امنیتی بازیگران و قدرت‌های بزرگ فراهم شده است. این امر نشان می‌دهد امنیت‌گرایی عصر جدید براساس شاخص‌هایی مانند قدرت نرم و جنگ نرم انجام می‌گیرد.

۳. در فرآیند تحول اقتصاد سرمایه‌داری می‌توان بر تغییر و تکامل دائم تأکید کرد. در این روند نشانه‌هایی از تکامل ابزاری، کارکردی و کنش عقلانی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. به این ترتیب، می‌توان نئومرکانتیلیسم را نماد عقلانیت راهبردی نظام سرمایه‌داری برای تأمین منافع و سودمندی‌های اقتصادی و امنیتی دانست.

۴. نظریه‌پردازان مختلفی تلاش کردند فرآیند نئومرکانتیلیسم را براساس رهیافت‌های نئولیبرالی تبیین کنند. از جمله این افراد می‌توان به جوزف نای و سوزان استرنج اشاره کرد. هر یک از افراد یادشده نمادی از عقلانیت تحلیلی نئومرکانتیلیسم هستند که بر ضرورت کنترل غیرمستقیم بازیگران در نظام سرمایه‌داری تأکید دارند. به همین دلیل، زمینه برای شکل‌گیری بازارهای جهانی ایجاد شده است. بازارهای جهانی به حوزه‌های منطقه‌ای نیز گسترش یافته است. به این ترتیب، می‌توان فرآیندهایی مانند جهانی شدن و منطقه‌گرایی را در زمره الگوهایی دانست که موجب تثبیت نظام نئومرکانتیلیسم می‌شود.

۵. امنیت‌سازی در دوران پس از جنگ سرد بر اساس نشانه‌ها و ضرورت‌های



نئومرکانتیلیسم شکل گرفته است. نئومرکانتیلیسم اقتصادی بر تولید فزاینده و گسترش بازارهای جهانی تأکید دارد که به منزله بهره‌گیری از شیوه‌های جدید تولید اقتصادی برای کنترل امنیتی است. در چنین شرایطی ابزارهای اقتصادی و رفاه به عنوان دغدغه امنیتی کشورهای مختلف تلقی می‌شود. طبعاً تأکید بر گفتمان رفاه به منزله آن است که واحدهای سیاسی روابطی مؤثرتر با اقتصاد جهانی پیش گیرند.

۶. تحقق فرآیند وابستگی متقابل را می‌توان یکی از شاخص‌های اقتصادی دانست که به حوزه امنیتی منتقل می‌شود. در این شرایط، بسیاری از کشورها تلاش دارند همکاری‌های امنیتی خود را با اقتصاد جهانی، سیاست جهانی و امنیت جهانی گسترش دهند. نشانه چنین فرآیندی در همکاری اتحادیه عرب و ناتو در برخورد با بحران لیبی دیده می‌شود.

۷. فرآیندهای موجود در سیاست بین‌الملل به ویژه پس از بهار خاورمیانه نشان می‌دهد که امنیت نئومرکانتیلیستی از ابزارهای اقتصادی و تکنولوژیک بهره می‌گیرد و آن را در حوزه‌های فرهنگی، ادراکی و اجتماعی تسری می‌دهد. به همین دلیل، جلوه‌هایی از جنگ نرم را می‌توان نماد کنش قدرت‌های بزرگ در عصر نئومرکانتیلیسم دانست. طبیعی است برای مقابله با چنین فرآیندی لازم است از الگوهای همانند هویت مقاومت بهره برد. هویت مقاومت نقطه مقابل ضد امنیت در نگرش نئومرکانتیلیستی محسوب می‌شود.

منابع فارسی

- استاورانوس، ال.اس (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی جهان سوم، ترجمه رضا فاضل و فریده همتی، تهران: سمت.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۳)، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید.
- پژویان، جمشید، فرهاد خداداد کاشی، فرهاد و موسوی جهرمی (۱۳۸۷)، کلیات علم اقتصاد، تهران: دانشگاه پیام نور.
- تفضلی، فریدون (۱۳۸۸)، تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر، تهران: نی.
- حاجی‌زاده، محمد (۱۳۸۶)، فرهنگ تفسیری ایسم‌ها، تهران: جامه دران.
- رودریک، دنی (۱۳۸۸)، «بازاندیشی در مرکانتیلیسم»، ترجمه جعفر خیرخواهان، روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۵ بهمن ۱۳۸۸، کد خبر DEN_194995. http://www.eqtesad.com_e_donya
- زواری، سید عبدالمجید (۱۳۸۹)، آشنایی با نظریه‌های مختلف درباره مرکانتیلیسم، سایت تبیان.

- طلوعی، محمود (۱۳۸۵)، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: علم.
- فراهانی فرد، سعید (۱۳۸۱)، جایگاه دولت در مکاتب لیبرالیستی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قدیری اصلی، باقر (۱۳۸۷)، سیر اندیشه اقتصادی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ.
- لاهای، لورا (۱۳۸۹)، «مرکانتیلیسم»، ترجمه پریسا آقا کثیری و محمد صادق الحسینی، روزنامه دنیای اقتصاد.
- ناردو، دان (۱۳۸۶)، عصر استعمارگری، ترجمه مهدی خواه، تهران: ققنوس.
- واعظی، حسن (۱۳۸۸)، استعمار فرانو - جهانی سازی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

منابع لاتین

- Burton, A (1994), *Burdens of History: British Feminists, Indian, Women, and Imperial Culture*, University of North Carolina Press.
- Chabran, A (1995), *Chicana/ o Studies as Oppositional Ethnography*, Chakra Arty.
- Cohn, B (1993), *Representing Authority in Victorian England, in the Invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gilroy, P (1993), *The Black Atlantic: Modernity and Double Consciousness*, Verso, London.
- Todorov, T (1993), *On Human Diversity: Nationalism, Racism, and Exoticism in French Thought*, Harvard University Press.
- Trivedi, H (1993), *Colonial Transactions: English literature and India*, Papyrus, Calcutta.
- Williams, P and Chrisman, L (1994), *Colonial Discourse and Postcolonial Theory: A Reader*, New York: Columbia University Press.

